حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر منقول است که رشوه گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه
دادن در حق حرام است مگر آنکه حق باشد و بآنکه بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده اند مدارا و تقیه
کردن نزد حکام جور و کسیکه اهلیت حکم داشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده یا باشد ولی نزد وی تقیه میکند یا آنکه حکم کند حکم او جاری نشود
در این صورت تجویز نموده اند بسوی او کرده اند و اصح آنست که تا ممکن باشد حکم بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد شده است که اگر حق تو از برای او حکم کند
میگیرد او حرام است و صحف انبیا و غیر آنها را نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند از اسرار هست عشر را ابطال نوشتن چنانکه سید مرتضی
از سماعه منقول است که پسر ابو حضرت صادق را کسی هست که عشر معجزه را ابطال مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد بامر کفتن این معاش من است
حضرت فرمود که از برای خدا ترک کن خدا وسیله از برای روزی تو خواهد ساخت و سند دیگر از محمد و از ابی منقول است که عرض کرد بحضرت صادق
قرآنی را که حمزه و عشر را ابطال نقش کرده بودند و در آخر هر یک سوره را ابطال نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از امر نوشتن قرآن را ابطال و نزد
خوشم نمیآید که بنویسند قرآن را مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه سیاهی نوشتند یعنی نوشتند حضرت امیر نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند
بر آنکه عشر را ابطال نوشتن و نقطه ابطال کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت نمودن قرآن را ابطال حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کاری
کردن مسجد حرام است بعضی مطلق آنکه شی که نوشتن حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و بجا
مغتصب را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر مغتصب را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است و در هر ظلم مشهور است
که حرام نیست مگر آنکه عبارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات میباشد و در بعضی از اخبار منع از مطلق کرده اند معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است
و معلوم است که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و
نیست از خدا یاوری نخواهید بود و یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند میل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکان اند و بعضی
گفته اند مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان و راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان و محض مخالطه و معاشرت ایشان برای دفع ضرر ایشان
در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و غیر خواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جنس فسق و ظلم بدادن و راضی بطاعت
ایشان هیچ وجه نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه با مصلحت شرعی مانند هدایه ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطر از ایشان
معاشرت و مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن کتب جنوی و یاد دادن و یاد گرفتن آن مانند توریة و انجیل
و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتاب سنیان و سایر مخالفان در کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان
یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که اجرت پادشاهان و حکام بعد از خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول
هدیه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند اگر این کس را حواله کنند بر محل باز جایز
گرفتن و در این شق اشکال هست و بدهد اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ میتواند
برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برنداشته و اکثر گفته اند که زنان نان و
خورش را بدون اذن شوهر بصدقه میتوانند کرد تا اگر او نهی نکند و زیاده نکند که ضرر او رسانند و اگر مالی را بکسی داده باشد که بفقرا و اهل
صلاح بدهد مشهور آنست که اگر خود را مستحق داشته باشد و موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند که بشرطی که
زیاده از دیگران بر نداشته و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا وقت اضطرار نداشته باشد برنداشته و اما بعیال خود میتوانند
داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان کرده
اند اخص را حرام دانسته اند مطلق و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه کردن و استعمال
آن و آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند
خواندن و شنیدن مضحکاتی است که مشتمل بر دروغ است مانند قصه خرم و افسانهای معلوم الکذب یا بعضی از آنها که معلوم الکذب است مانند روایات موضوعه
مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال
اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانکه ابن سماعون الکذب بر آن دلالت
دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغست صحبت داشتن شب بقصه‌های مضحک خوانان
که جنگهای دروغ اخترای را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاده میکنند و شیخ بحرانی سعید در جامع گفته است حرام است نشستن
کردن بلکه دروغ و قصه‌های اخترای و قصه‌هایی که دروغها بر آنها زیاده کرده اند و بقصه‌های دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیداری از خواب

میشود و ابن بابویه در کتاب مختار روایت کرده است که مخنثان در خدمت حضرت صادق مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که گذشتند بی مکذ
سپس گفت است باز آنحضرت سؤال کرد مخنثان را اما ملاذت گوش دادن بسخن ایشان حضرت نفرمود که نه و فرمود که هر که گوش دهد بسوی
سخن کسی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن کو از جانب خدا سخن گوید خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده
است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول خداوند که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و اصول الشعر
قصه‌های ایام جاهلیت و پادشاهان عجم را نمی‌خوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحت یا فایده دین زیرا که حق تعالی فرموده است و من الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الآیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطل را از برای آنکه مردم را از راه خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند ایشان را
ایشان عذابی هست خوار کننده و شیخ طبرسی و مناقب مفسران روایت کرده‌اند که ابن ابی‌هند در شان نضر بن الحارث نازل شد که او تجارت میکرد و میرفت بطرف
فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و میآورد از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بخبر عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم
قصه‌های رستم و اسفندیار و پادشاهان عجم و این خوش میآمد ایشان را میشنیدند و ایمان نمیآوردند و قرآن را از کلیوب و لهو کرده‌اند
و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از آنحضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر قصه‌خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند و او را از مسجد
کرد و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که چون ببینید مردی را که در روز جمعه احادیث جاهلیت بگوید
بزنید بر سرش اگرچه نیست در زبان خواندن شعری که متضمن دروغ و لغوی نباشد بحق راست و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است مگر در ماه
رمضان و در شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم و هر چند حق باشد و منقول است که شعری که موافق حق باشد و بهم باطل نباشد
مباح است از شعر باشد و منقول است که هر که بخواند شعری در روز جمعه بخواند بمرتبه آن در آن روزها است و از حضرت رسول منقول است که شعر از شیطانست اما
از آنحضرت روایت کرده‌اند که از جمله حکمت شعر و از حضرت امیر و از حضرت امام رضا صلوات الله علیهم شعر نقل کرده‌اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده‌اند
و احادیث بسیار در ثواب و فضل در مدح حضرت رسول و ائمه و مراثی حضرت امام حسین وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش
یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلق است اگرچه در این سخن هست و گفته‌اند اگر تعریف حسن زن حرام یا مکروه باشد
یا در غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته‌اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون میبرد لیکن اشتراط مرتبه که فقها گفته‌اند در عدالت ثابت
نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است اگر حمل بر مبالغه نتواند کرد حرام نیست و اگر نتواند کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذب است و بعضی
گفته‌اند کذب از آن چیزی حرام است که باعث شود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غیر شعر هم چنین نیست بلکه باعث ایشان میگردد
و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلم باشد و تحسین ظلم و فسق و اغراء ایشان بر آن باشد حرام است و از جمله محرمات حسد
و بغض و عداوت مؤمنانند و اگر علما آنها را حرام دانسته‌اند مطلقا اما چون آنها امور قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت
نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار آنها معصیت است و اصلش معصیت است و ترک مفسده هم چنین گمان بد بمؤمنان بردن
اظهار شر حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم میآید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران در ثلاث مؤمنان از جمله گناهان
شمرده‌اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر آنست بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلق زیرا که مراد معاشرت با مسلمانان
میدارد و از جمله محرمات است بغض مؤمنان و اخبار و آیات بسیار در نفی و مذمت آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه
مسلمانان و تا از دخان و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع کند و منع نشود چیزی بر او نهند که منتهی بقتل او شود و خونش
هدر است اما اینها باید که تا منع بکند بمکر یا بزیاده شدن نکند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال حرب و کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نباشد
و خوف ضرر داشته باشد حرام نیست و اگر حریر محض نباشد یا بنیه و کتان باشد مضرت ندارد و مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی دهریک و بعضی تحریم کرده‌اند
و احوط آنست که بر تن نپوشد و اگر تکبر کند یا فخر کند یا آن نیست و پوشیدن طلا و نقره مردان را حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اگر تجویز کرده‌اند
اما شراب و مست کننده با ایشان اما پوشیدن حرام است و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و اما بعضی در ظروف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلق
استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن خلافست و احوط ترک است و نقره‌ای که استعمال کنند ملتذ بر دسته شمشیر و تجیر و حلقه نقره
و قطعه نقره که بر ظرف بسته باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اگر گفته‌اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی
تجویز کرده‌اند زینت کردن شمشیر و صحیفه با طلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زینت حرام از طلا و نقره نباشد و در حدیث
صحیح وارد شده است که اگر نقره او را کشیده باشند که بعد از آن کرده باشند و اگر جدا نکرده سوار نشود و در هر دو طرف نعل‌های کوچک که از برای غالیه میسازند
خلافست و میل طلا و نقره را استعمال کردن یا نیست مستحب و مشاهده شمشیر را بقشار بل طلا و نقره زینت کردن خلافست و هم چنین خلافست در

نظر کردن در دیوار و سقف بطلا و سر تختها و متاعها بغلبه طلای و نقره اشکال هست و لوطیان بنا بر حضور از تعلیل که در آن حدیث
حرمت بیشتر است و لوطیهای طلا و نقره در بیت که مجوز باشد و در سرفه که بدهان میکنند اگر طلا و نقره باشد لوطیست و بنها و صندوقهای طلا و نقره
و نقره محل اشکال است و لوطیان بنا بر آنها و اگر ماکول و مشروب از ظرف طلا و نظر فهای دیگر بر کرده اند و بخورند از طعام حرام نیست و نقره
و نقره جایز است و در ظرف حکم مردان دارند و از جمله محرمان نظر کردن مرد است از روی شهوت تا آن زیبا را بسازد بلکه نزد آن بر دو امر خلاف شرع
ظاهر میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان بشهوت و از وصول خدا منقول است که زنها را حذر کنید از زیارت ساختن اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه
بدتر است از فتنه بتها و فرمود که هر که پیری را بشهوت بوسد خدا در قیامت آن را از آتش بر میکند و منقول است که هر که پیری را بشهوت بوسد
لعنت کند او را جمیع ملائکه آسمان و زمین و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و مهیا میسازد جهنم از برای او و اگر از روی الفت و شهوت نباشد مرد بدن
مرد را میتواند دید بدون عورتین و زن بدن زن را و نمیتواند دید بدون عورتین و مرد حرام است نظر کردن بعورت زن و زن حرام است نظر کردن بعورت
مرد و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد و صبی مجیز باشد و مراد بعورت در مرد کراست حضیها و حلقه در دبر و در زن
فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از نافست تا زانو و بعضی گفته اند از ناف تا ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند
زنان کافر با محرمند از زنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و او تمام بدن شوهر را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام
بدن آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر شوهر ندارد و مرد تمام بدن زن محرم خود را میتواند دید بغیر عورت و مانند مادر و خواهر
و برعکس محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد جایز این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است
مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم رو و دست و دستها و ساقها و بازوها از برای آنکه حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و آنها
مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن محرم بغیر رو و دستها نمیتواند دید بضرورت خواه با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در
آنکه رو و دستهای آقا را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند
نظر جایز است و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و نظر کردن غلام بالغ بسوی مالک خود خلافست
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه طریان که ذکر خصیها آنها را بریده اند خلافست بعضی گفته اند مالک خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست
و بعضی گفته اند بغیر مالک را نمیتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دارد و قول میکند خصوصا اول و
از این قول چند روز را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زن بخواهد جایز است نظر کردن بسوی او و دست و بعضی گفته اند مرد میتواند
نظر کرد و آیات دارد و همچنین زن میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دویم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کردن بدست و رو
و موی و سایر بدن بغیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون مخایل اقا نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و روی کفار که
در امانند مادام که از روی شهوت نباشد و بعضی جایز میدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر کنیزی دیگران بدون شهوت میتوان کرد
چنانکه در اعصار ماضیه شایع بوده که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک
و زنان پیر است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی الاشهر ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت بعضی عورت
و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در هر موضع غیر ممنوع خلافی نیست که خود را از او بپوشانند واجب نیست و در بالغ ممیز خلافست
احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان عزیز رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان را نیز جایز
نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار و رسول و ائمه عزیز زنان بمجالس مردان میامدند
و در نمازها حاضر میشدند و از برای حوائج بیاز ریا میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست و بعضی گفته اند مطلقا
حرام است و بعضی بانذار و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زنان را از قدر حاجت سخن نگویند و نشنوند و بهتر آنست که زنان و پسر و ابد دست سخن
بگویند و از روی مشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگویند و در وطی در بند خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر را مالیدن
با سایر بدن تا آنکه منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای زن خود یا کنیز خود بازی کند تا منی بیاید جایز است و بچیزی دیگر جایز نیست و در زنی
کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر
فرج خلاف کرده اند و اشهر آنست که از قبل حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نشاری که در عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند
و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه او صریحا رخصت بدهد
که برداشتن جایز است که از برای برداشتن دیخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است

وعوض

وبعض

و بعضی از علما حرام دانسته اند متعه را و از تزویج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند بدون رخصت او بپرهیزند و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته
اند اگر چنین کند دیت نطفه و لوه اشرفی باید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و دختر دهی زن که عقد دایم بر حباله
او باشد زیاده از چهار ماه بی عذر همگی رخصت زد و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمه و خاله و خاله و بر زن نیز مثل اینها از
مردان حرام و از رضاع نیز حرام است و هنگامی که شرایط محقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر و عمه و خاله و دختر رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و اگر
کسی زنی را بعقد یا بملک وطی کند حرام میشود بر وطی کننده مادران زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و
دختر پسر او و هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و او را وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدران مرد و فرزندان و دختران آن زن حرام مؤبد نمیشود اما
تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود میتواند خواست دختر را و در مادر زن بمجرد عقد بدون وطی خلافست و اشهر
و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و در خواهر در یک وقت بعقد جمع نمیتوان داشت خواه
خواهر پدری یا خواهر مادری و خواه خواهر مادری و پدری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد کند یک خواهر بر طرف شود دیگری را میتواند خواست
مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر آن زن و دختر برادر زن را بعد از عقد اول زن
نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و آنچه که مذکور شد در وطی صحیح است
و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از
عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند مسبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و
خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیز را مالک شود و دست بر اعضای او یا نظر کند بجایی از بدن او که عیب مالک نظر
بآن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند که کنیز پدر او و فرزند او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت
حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم رسد در این احکام حکم نسب دارند و در خواهر زاده
مالک جمع نمیتوان کرد و در وطی جمیع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک اوست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را
در عده عقد کند و عالم باشد بعده و آنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نمیشود و اگر عده را نداند یا داند
حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است
و بعقد دیگر او را می تواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده بائن و عده وفات و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرا
کنیز خلافست و اظهر آنست که در آن جاری نیست و اگر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند یا از حکم عقد در عده دارد در جمیع احکام مذکور شد
و آیات بسیار بر این دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و حمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر دارد یا در عده رجعیه باشد مشهور
آنست که حرام مؤبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده بائنه و عده وفات باعث نمیشود حرمت و اگر زنا کند با زنی که شوهر ندارد
باشد و در عده رجعی باشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایت
وارد شده است که توبه اش را امتحان کند با آنکه او را بخواند بآن حرام بیشتر میکند و اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر
حمل بر استحباب کرده اند و اینها خلافست در نکاح زنانیکه مشهور نزد ما و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر کسی لواطه کند با
زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار آن زن بر شوهر بر او حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با
پسری که بعضی از ذکر او داخل شود بر او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر آن فعل پیش از نکاح ایشان باشد و اگر بعد از نکاح
واقع شود مشهور آنست که حرام نمیشود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات اولاد و اولاد مادر مادر پدر و مادر پدر و هم چنین هر چند
بالا روند و بدختر دختر و دختران پسر او هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که بر مفعول چیزی
حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشود و مستند ندارد و مشهور آنست که هر گاه عقد کند زنی را در حال احرام
و داند که حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل باشد بحرمت نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد محرم می شود خواه دخول
دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و از دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو
کنیز و دو آزاد نمیتواند خواست و زیاده بر چهار آزاد جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز
و چهار آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنابر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند
حلال در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی را که شوهر بآن لعان کند حرام مؤبد میشود

میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند
و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و از این ده مسئله
احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله
توابع نکاح ایلاء است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آنها آنست که نفقه زوجه
خود بدهد یا تن فرقت او از خود بکند و شوهر و زن نزد حاکم شرع برند یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام
آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب
کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و عهد
عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث بواسطه
بخشش و لقطه و مسائل بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام
صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از جمله
نامه اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاک است و در حلال بودن آن
خلاف کرده اند دویم سیر است و خلاف در حرمت آن ظاهر نیست سیم دم است و در آن هم خلاف نیست چهارم خصیهاست بنا
بر بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در آن هم خلاف نقل نکرده اند و اخبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول
هفتم مرارة یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن می باشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش
دهم خایه است یعنی منی حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و آن دو بی گنده است که از دو طرف فقرات ظاهر
از کمر تا استخوان پشت و بر کشیده است دوازدهم غدها و کرمهاست که میان چربی گوشت پیدا شد سیزدهم ذات الاسماء
و آن پیه هایست که در پشت پاهای حیوانات می باشد چهاردهم خرزه دماغ است و آن غده خاکستری رنگیست که در میان مغز سر
باشد مانند کرمی و تقریبا بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهیست نه مجمع چشم شانزدهم
و گوپال ادبان دکهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلال
هم بخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید تمام گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بنوعی که بهم نچسبد هفدهم دو کلیه است
و در تعیین چیزی که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در مرق و گوشتهای که اکثر علما مکروه دانسته اند
و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از علما مرکب را با جمله
حرام میدانند با اینکه غالب اخبار باین است و چند حدیث مرسل یا معارضه بعموم یا اباحت و اخبار اثبات حرمت مرکب
با آنکه احادیث مرکب را بکلی و باجمله وارد شده است بدون استثنا و تمیز و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای
حیا واقع شده است و در آیه که وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوش شما و دیده های شما
جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته اند مکروه است خوردن و طحال
و حیوانی که مبتلی بعلامت انسان بخورد بنهای گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در مرق
و بعضی گفته اند حلالش آنست که گوشش بد بو شود و برای استبراء از حلال بودن بد بو می آید که علف و بکری بآن بخورانند
چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز و مرغ
آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مقام علف پاک بخورانند و مشهور آنست
که چهارپایی را که ادنی و طی کند گوشت و نسلی که بعد از آن بهم رسد حرام است و واجبست آن را ذبح بکنند و باتش او را بسوزانند که فتنه
از آن گوشش نباشد و ایضا مشهور است که حیوانی که شیر خوک بخورد اگر گوشش بآن روییده و استخوانش بآن محکم شده است گوشش
و بهر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آن را استبرا کنند و اگر گوشش بآن روییده و استخوانش محکم شده است حرام است
گوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا
و شیره انگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن زایل شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر عدم حرمت است
طعام حرام نیست و بر تکه تصرف در مال غیر بی رضای او نیست مگر در دو موضع اول آنکه اضطرار بخوردن که حق تعالی در قرآن

فرموده است ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی بر شما نیست بآنکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند مراد بخانهای
خویشتن خانه اولاد ایشانست زیرا که فرزند و اموال او تعلق بپدر دارد و بعضی از خواهر داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را
ذکر کرده اند زیرا که بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت خانهای دیگر باشد یا مراد چنین باشد
که در خانه خود بیابد و ندانند که از اوست او بیوت آبائکم یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خاله منست
در آنکه اجداد و جدات در حکم پدران و مادرند و همچنین خاله منست در آنکه جدات در حکم مادران و داخلند مثل مادر مادر
و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم از آنکه پدری
باشند یا مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما
یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها را اعم از آنکه خالو و عموی پدری باشند یا مادری یا پدر مادری و ظاهر اینست
آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و پدر داخل نباشند او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم یعنی یا خانه که مالک باشید شما کلید آنها را از بعضی
گفته اند مراد خانه بنده او مراد است زیرا که مال او از آنست یا خانه کسی که او مبرا او ولایتی باشد مانند وصی و وصی طفل که ایشان بقدر
انفاق ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد که ندانند از اوست و از حضرت صادق ع منقولست که
مراد از آن مردیست که وکیلی داشته باشد در مال و قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست و یار
شما و در یعنی صدیق خاله منست بعضی گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند آنست که باطن او با باطن تو
موافق باشد هم چنان که ظاهر او با ظاهر تو موافقست از حضرت صادق ع منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه دوست
خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا امدی از
شما دست خود را داخل میکند در آستین صاحب خود یا حبیب او که مالک بوده اند گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست یکدیگر
نیستید و ایضا از آنحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و نزدیک
احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند او از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر
زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوستان
مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما باکی و جرمی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق و بدانکه ظاهر
آیه کریمه آنست که ادمی از خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای
مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشند خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل اینجا شده
شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزهائی که اگر بخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجه است
و گویا از برای این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورت ظاهر رضای مالک است و گفته اند که چون ظاهر
حال در این خانها آنست که صاحب راضی باشد بخوردن ایشان قایم مقام اذن صریح گردانیده اند هم چنانکه در صورتی که فرا این اذن واضح
رخصت طلبیدن قبیح است و مسح مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کند او بگوید رخصت میدهد که از این طعام بخورم و بعضی گفته
اند مراد از مال است و اموال است به مصالح عباد و اینه مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای ادمی چنین حق در اموال خویشان و دوستان
قرار داده باشد هر چند مالکی که داد تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه منقولست که باکی نیست در خوردن
از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان
از باب رخصت کسیست که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه آن باغ بخورد یا در سفر بکار کوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد
و این توسعه است که حق تعالی بر بندگان کرده است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند
از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزند اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط محقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده
بر مقدار نفقه صرف کند یا عدم وجوب نفقه اذن شرطست مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این حق بنیاد و از کار
یا اجماع محقق باشد که عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در این آیه ندارد و نیست والا هر آینه تقیید باید
کرد در حدیث در اره وارد شده است که زنی بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد
و صدقه کند از خانه شوهر خود و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مومن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند

بجواز تصرف در مال این جماعت که در ابواب مذکور شده اند هرگاه مکتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در جامهای
ایشان و وضو ساختن باب ایشان و سایر ظروف و تصرفات در اموال ایشان اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز بودن نشستن در لشکر و جیب صدیق
میفرمود اما بعضی از روایات تخصیص عمومات است و اخبار مشکلست علی الرخاء بیت معنی ظاهر میشود که مردم را در کفرها و فتوات حق خوردن و وضو غسل
و استنجا و سایر استعمالات ضرور و بر کفر عظیم مالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه چیز است که هر مردم در آن مساوی اند
و آن بعضی هم از برای مسوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و هم چنین کردن در صحراها که ضرر بمالک نداشته باشد
و نیم کردن از آنها چنانچه مشهور است از حضرت رسول که بخدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردن بنده است و پاک کننده است
تجویز کرده اند که در حق و هم مال ایشان اجوت المثل عمل خود را بر دارند با احتیاج بامطلقا و احوط آنست که اقل امر از خرج ضروری و اجوت المثل را
بر دارند و هم مشهور و مشاعلی آنست که حاکم است از هر که بخورد از آنچه برای میکند از میوه درخت حرم و سایر درختها میوه دار و امثال اینها تا حوصله
کند و جواز اینها حتی اینکه بلیغ خوبی بر این دعوی اجماع کرده است و احادیث بجواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند با عتبار حدیث
صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نزد و استعمال کند و با خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک
نداشته باشد و احوط آنست که با قرار این رضا مالک نباشد بخورد و مشهور و مشاعلی آنست که چیزی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض
مخصوص نمود و سبز باشد حرامست و قطع کردن سبز از برای انتفاع بار سول با اثم حرامست و بعضی وجوب کفاره دانسته اند و حرامست نظر
در مصیبتها چنانچه بر روی زدن و روز آخر شدن و صورت کندن و بر کندن و ایضا مشهور و مشاعلی آنست جامه پاک کردن است مردان و زنان را
از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند کریبان چاک کردن از برای پدر و مادر و در روایت معتبره بعضی جامه
بدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترک است و مشهور آنست که زن را بیرون خروج و شانه
سر حرامست و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و هم چنین جراحی کردن و بر کندن سلعها اگر ظن قتل نباشد و چشم را از دو کشیدن
و صیقل زدن و تراشیدن و امثال اینها با قابلیت احتیاج و هیچ یک از اینها غیر حاذق را جایز نیست و مشهور آنست که حرامست که مرد و زن نامحرم
در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی باشد با ایشان و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد
و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه مرد و خواه زن و خواه کودک و خواه بیگانه
خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که مرد و زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف بخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان آنها کشند
ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که علی کرد رسول خدا از بوسیدن مرد زن را و از آنکه دو مرد در چادری یکدیگر بخوابند و در میان
ایشان جامه نباشد و نیز از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که پسر و پسر او پسر و دختر او دختر و دختر را بنداز ده سال
باید جدا کرد از یکدیگر در خوابیدن و در یک جهت خواب بخوابند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید جدا کرد
ایشان را جدا کرد و شیخ بحرین سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در بر گیرد و احوط
آنست که پنج سال را نیز ببوسد و در بر گیرد و بدن را مس نکند چنانکه در روایتی وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و
در داخل شدن خانه اجانب واجبست رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر جواب این سلام واجب باشد چنانکه حق تعالی
فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید با رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول
روایت کرده اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا بحرف بکنید که خبر دار کنند اهل آن خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل
که بر اهل آن خانه گفته اند با آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهند و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت طلبیدن
بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانه احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما
برگردید پس برگردید این باکیزه تر است از برای شما و خدا بکار شما داناتر است بر شما باکی نیست و گناهی که داخل شوید در خانهای که مسکنهای
مخصوص مردم نیست مانند بناها و کاروانسراها که در آنها متاعی از برای شما است با متاعی برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد بروند
و خرید و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید و دیگر نیست که در دیوان خانهای اگر مردم که قرار اذن در دخول در آنها باشد این حکم
داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق هم منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است مرتبه اول میشنوند و دوم حدیث میکنند و سوم
اگر خواهند رخصت میدهند پس اگر رخصت طلبیدن را میکردند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده در زمین
زدن نعل و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست

در تمام طاعت و کار و ان مراعاه و اسباب ها دکر بهای رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که
رسول خدا صلی کرد زنکه داخل شوند مردان بر زنان فاعر مکر برخصت اولیاء ایشان که اجنبی ایشان با ایشان است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق
روایت کرده است که بی اذن رخصت طلبد مرد چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل خانه پسر خود شود در کافی
بلست که رخصت بر پدر طلبید فرمود بلی من بر پدرم رخصت می طلبیدم و مادرم فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم
رخصت میطلبیدم که مبادا پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی بر فتن من نباشد و اگر سلام کند و بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح
روایت کرده است از آنحضرت که می باید مرد رخصت طلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث حسن فرموده که کبیر
بالغ را شاید داخل نشود بر خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر با اذن ایشان و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام
طاعت خداست و جان حق تعالی فرموده است که ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و مملوک من شما هستند و آنها که بحد بلوغ
نرسیده اند از شما یعنی اذن از اداب سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را میگذارید که خواب قیلوله بکنید
در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه وقتند که مظنه آنست که خود را مستور میسازید نسبت بشما و بر ایشان باکی اگر رخصت
نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما
آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از اداب آن پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت
میطلبیدند آنها که پیش از آنها بوده اند از بالغان از اندر سایر اوقات این مضمون آیه نیست که در این باب وارد شده است و احکام و
فواید بسیار از آن مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار
مستبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید از این مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی فرموده و امر کرده است مملوک
که در این اوقات رخصت بطلبند مراد مملوک کنیز است بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این امر میکند و
خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث دلالت بر آن میکند و بعضی گفته اند غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و
گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این و مشکل است نسبت بکنیزان بحمول بر استحباب باشد یا
بالجمله دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشد و اقل و فرجی میان ایشان و آزاد باشد و مؤید قول این جماعت میشود
که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال ایشان است که ایشان را بر این بکنند و آنکه فرموده است که باکی بر ایشان
و بر شما نیست شما را باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است تکلیف استحبابی نسبت بایشان باشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر
مراد صبی مبین است که تمیز میان بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند مخصوص این اوقات ثلثه از برای آنست که در آن اوقات مظنه
کشف عورة و اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتیست که از خواب برمیخیزند و سر را میگشایند و بتبدیل جامه سب بجامه روز میکنند
و همچنین وقت ظهر وقت قیلولست و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است
بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع کردن که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بغیر اذن
شده است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که می باید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت
هر چند خانه او در بیرون خانه خود تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت
تبجم طوافون علیکم تاکید و تعلیلی است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان دشوار نیست زیرا که چون شما را با ایشان
احتیاج و ایشان را بر شما رجوع است و اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر همه دشوار میشود و از جمله احکام روزه سلام
و سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بسوی آن تحیت
پس تحیت کنید شما نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آن را بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان معنا این آیه تحقیق
مطلب مزبور است اول خلاف نیست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و اخبار چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند
هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر اینست و بعضی
اند مراد عطیه و بخشش است یا پاداش دادن را بیش دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد خصوص
سلام است و ظاهر سلام و دعا و اگر اعم است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگوید یرحمکم الله
و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جابر از حضرت امام حسن

کلی از برای آنحضرت او را آزار کرد از سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است و در این باب بظهر آن کلی آزار
کرده است و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که رد جواب کتابت واجبست مانند رد سلام و اخبار در این باب
بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که تحیت با حسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و در صورتی
که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوید وعلیکم السلام ورحمة الله و برکاته و
تحیت باحسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کافر سلام کند مثلا بگوید علیکم و بعضی گفته اند که هر دو از برای مسلمانست و روایت کرده
اند که مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود السلام علیکم و رحمة الله دیگری آمد و گفت السلام علیکم
ورحمة الله و برکاته حضرت فرمود وعلیک السلام ورحمة الله و برکاته صحابه گفتند یا رسول الله برای اول دو درهم زیاد کردی و برای
سیم زیاد نکردی فرمود سیم بهتری از تحیه برای من نگذاشت من او را برای او در کردم و بالجمله سلام انبیه داخل تحیه است و جواب واجب است و تحیه
قول دیگر احوط آنست که در غیر جواب بگوید و حکم نماز و تحیه تا فصلی مذکور خواهد شد انشاء الله دویم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید
علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجب است رد آن و علامه گفته اگر علیکم السلام بگوید جواب واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جنس
سلام است و مؤید آنست آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام
پس آنکه جواب تو بگوید علیک السلام و هم چنین خلاف کرده اند در سلام و سلامها و السلام و سلام علیک و سلام الله علیک و ظاهر این است
آنست که در همه این ها و امثال اینها در سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد ظاهر است سیم نماز نیست در آنکه
متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره اینست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و
او را بنداند و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است که دو کس بیکدیگر برسند و هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام
بود و این از دین و جمعی را عقیده اینست که سلام علیکم در جواب کافر نیست و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت
صادق ع منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام علیکم و اگر کافری سلام علیکم کند بگوئید علیک و بظاهر کلام اکثر اصحاب است که رد
باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است نظر بضعف
اعتبار نیست پس دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست نه عینی پس هر یک از دیگران ساقط میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد
سلام بر ایشان کرده است پس اگر عرض سلام کننده شخص خاصی باشد باید جواب بگوید و جواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است که بر جمعی
شود مخصوص کرده باشد بعضی را بلکه باید مقصود سلام بر همه باشد و خلاف است در آنکه بر کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود یا نه اصح
آنست که اکتفا نکند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب واجب نیست و اگر ممیز باشد ندانست و ظاهر آیه وجوب است ششم مشهور آنست
که وجوب رد فوریست و کسی که تاخیر کند گناهکار است و بعضی گفته اند در ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند
واجبست جواب را بسلام کننده بشنواند و غیر حال نماز تحقیقا اگر کر باشد و اگر کر نباشد بشنوانیم
و دور نیست که بر کر باید اشاره یا امر کرد بکند که او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون
سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند شاید سلام کرده باشد و یا آنکه شنوانیده باشد و کسی که
بد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر نامه برد بیوه زن
یا برده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام من بفلان برسان فلانه
یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب بعد از آن توجیه داده است که اگر نداند واجب است جواب و در صورت
دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که اینچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از
سلام میکنند آن دعا است نه تحیه و جواب آن واجب نیست سیم است مؤلف گوید که این کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستحب
نداند و حمیری بدر قرب الاسناد از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر گاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که وداع کند
و او را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف چیزی شروع کند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در باطل شروع کند گناهش بر
ایشان خواهد بود و در جامع الانوار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر یکی از شما از مجلس خود برخیزد و وداع کند ایشان را بسلام
و کوتاهی نماید ضعف این احادیث بنا بر طریقه مشایخ اعتبار ندارد و دور نیست که از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار
و آن کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب نمیتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرامست سلام زن بر مرد اجنبی بنا بر آنکه صدای زن عورتست

واکثر متأخرین توقف کرده‌اند بنابر آنکه دانستن که صوت شنیده سلام زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جواب سلام
کردن کراهتی ندارد چنانکه کلینی و غیره بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق روایت کرده‌اند که رسول خدا سلام کرد بر زنان و ایشان
جواب میگفتند و حضرت امیر سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه زنان جواب سلام کنند و بهتر و بهتر خوش آید مرا صدای او
پس داخل شود گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از ایشان ثواب را و کویا حضرت از برای تعلیم دیگران منکر شده‌اند و بنابر قول بعضی که سلام
واجبی و لحوق بعید اند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اظهر وجوبست و جمع این صورتها خلافست
که بالا بر داده سلام زن را اصل نه میتوان کرد یا نه اگر چه اکثر فقها گفته‌اند جایز نیست و خلافی میان ایشان نیست و اما احادیث بر نهی وارد شده است
اما اگر اجنبی نباشد هم بحرمت مشکلست و علی ای حال بالا بسته ساختن بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبید
از حضرت جواب روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا
او را حضرت فرمود بلی دعای تو باو نفعی برساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه گفته که سلام
بر نصرانی کردن بر اهل ذمه و ابتدا اگر سلام بر یهودی یا نصرانی کند که دوست ایشان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که یهودی
جواب او بگو و علیک السلام یا آنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو کند صباح ترا اطال الله
بقاءک یعنی دراز کند خدا تعالی بقای ترا و اگر در سلام بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق
منقولست که رسول خدا فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوید علیک السلام و اگر اهل ذمه سلام کنند بگویید علیک
و بسند موثق دیگر از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول امر فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند
بر شما بگوید و علیکم و بسند موثق دیگر وارد شده است که بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث
معتبره شاید گفت که اطلاق ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال مخالطت و در جواب ایشان باید گفت
علیک یا علیکم بواو و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از علما واو را تجویز نکرده‌اند و ابتدا بسلام تمام بر ایشان میتوان کرد
بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و اما جواب ایشان یکی از این جوابها که مذکور شد واجبست غالب است و احوط آنست که
نگیرد و اما ارد عیر سلام را علامه گفته است در اجتناب از سلام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر که بحضرت صادق گفتند
که چه گوید در دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود بگوئید باو بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیا و از ابن ابی عمیر
روایت کرده است که بحضرت صادق عرض کردم که ملاقات میکنم با مردی و با من مصافحه میکند فرمود دست خود را بشوی و در حدیث
حسن از حضرت باقر روایت کرده که اگر با مجوسی مصافحه کند دست را بشوید و وضو بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود
هر آینه بر جابر او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما استحباب را حمل کرده‌اند بر آنکه رطوبت باشد و مرخاک
مالیدن و بر آنکه بیوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب کرده‌اند دهم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت بسیار وارد شده است که ابتدا
دیگر افتاده‌اند و از حضرت صادق روایت است که ابتدا بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر منقولست که سلام هفتاد و
هشت حسنه است و از برای ابتدا کننده است یک حسنه از برای جواب گوینده است و از حضرت رسول منقولست که بخیل ترین مردم کسیست
که بخیل نماید در سلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که افشای سلام آنست که بخیل بودن بسلام بر مسلمانان و از حضرت صادق منقولست که بر
انصار تو لحق آنست که سلام کنند بر هر که ملاقات کنند و از حضرت رسول منقولست که چون ملاقات کنند یکدیگر را ملاقات کنند بسلام
و مصافحه و چون متفرق شوند جدا شوند باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمانان بر مسلمانان آنست که سلام
بر او هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که مسلمان میگفت که افشا کنید سلام خدا را بدرستیکه سلام خدا
ظاهر است یعنی از برای ظاهر او سلام میکنند و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از آنها استثنای بعضی وارد شده است
چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیر کراهت داشت از رد سلام در خطبه امام و ابن بابویه در
خصال از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس که سلام بر ایشان سلام نباید کرد کسی که مباحثه میکند در دین و کسی که بیاده نماز
میکند و کسی که مجامعت میکند و در کسی که در حمام باشد و از حضرت صادق روایت کرده که رسول خدا منع کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در حال
مستی و کسی که صورتها میسازد و بر کسی که مرغ بازی میکند و بر کسی که در مخنثه بیهوده خانه قرار میکند و من زیاده میکنم بخیر دلیل میکنم از آنکه سلام

کنید بر شطرنج بازان و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق که از روزه‌داران که تشنه کند که بر ایشان سلام بنماید که یهودی و مجوسی و نصرانی و مجوسی
که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که بر شعر خود فحش بر زنان عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی با زنان یکدیگر
فحش میدهند و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که منع کرده است که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهودی و نصاری و آنها که نرد
و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب می‌خورند و بر کبوتر و طنبور میزنند و آنها که با زنان یکدیگر دشنام میدهند و بسیاری و شعر و ایضا از حضرت
صادق روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر کبر و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوان شراب نشسته باشند
و به شطرنج بازان و بر مخنث و بر شاعری که فحش بر زنان محصنه میگوید و بر زنان کنارنده و بر کسی که زنان کنارنده نمیتواند در سلام بکند
و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سوار خود و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر
علانیه منع کنند در باب نهی از سلام بر شطرنج بازان مبالغه بسیار کرده شده و در بعضی روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و
در روایات اکثر این احادیث عامی اند و عام از این باب احادیث بطرق بسیار روایت شده و بعضی از اعتبار انداخته اند که کسی که در بعضی از این احوال سلام
کند مثل حمام و وقت خطبه و نماز جوابش واجب نیست و این احادیث مخصص آن میتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است
و نهی از سلام بر این جماعت ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت داشتن از معنی اول تو با چنان که مالک الملک ابد بلی هم بعد و احتمال داده است
و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در صورتی است که لعل بسته باشد و بعضی از آنها تعریض در حمام سلام کرده‌اند و مشهور آنست که سلام
کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث مختلف در این دو نیست که احادیث نهی محمول بر تنزیه باشد و صاحب کتاب الغزان گفته است
که سلام نباید کرد بر کسی که مشغول شطرنج بازی کند و کسی که مشغول نرد و آنها که مشغول بعضی
باشند و در کلام غیر او ندیده‌ام و در نیست که اگر بقصد نهی از منکر سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته‌اند
که ساقط میشود رد سلام هر گاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است نیز اگر واجب ساقط نمیشود
بسبب اشتغال بعبادتی بلی اقوی تر بر من آنست که مکروه است سلام بر کسی که بسیار باشد که او مشغول کردن اعمال قیام واجب کرده
کند تا ترک واجب و اگر نکند این قول معلوم میشود باز بعد از آن بسیار است که سلام را اعظاب بهم بگویند چنان که
کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس که بر ایشان جماعت میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که خطبه
کند بگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد و مردی که بر زنی سلام کند بگوید السلام علیکم و مردی که در آن زنی مرد بگوید
عافاکم الله هر چند یکی باشد نیز که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال و غیر آنها هست و میباید قصد هر یک و آن که میباید که
سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه هر زن باید سلام بر زن بخطاب مذکر واقع شود اگر چه جمع باشد
چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که
بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاده بر سلام کنند
و نیز او جواب گوید زیادتی بکند و در جواب زیاده از آنچه شنیده بگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
امیر که نشسته بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته و حضرت فرمود چنانکه
ما از آنچه ملائکه گفتند از باید ما ابراهیم از ایشان گفتند وعلیکم السلام و رحمة الله و برکاته اهل البیت و مستحب است سلام کردن سوار بر پیاده و
ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر بسیار و بر زن و اسب سوار بر استر سوار بر هر دو و بالای سوار و هر که داخل مجلسی شود او باید سلام
کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از آنها عکس کند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول سلام میکرد و آیه
معلوم حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه داخل شوید خانه‌ها
پس سلام کنید بر نفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت و با خوبی و طیب و موجب طیب نفس شود
که جلالت است سد تفسیر این آیه که مراد سلام بر اهل خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شما اند انتهی و الله تعالی
مکشد تحیه من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود بعضی بر وجه طیب صباح الخیر و مسا الخیر و انعم صباحا و امثال اینها اگر بعد از سلام
بکند که آن تحیتی است که خدا بر شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول
بنزد آنحضرت می‌آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت بود پس می‌آمدند و آنها که جهل بود الله
یعنی هر گاه باید بنزد تو تحیت میگویند زیرا که این تحیت نکرده است تو را پس حضرت فرمود با ایشان که خدا بدل کرده است از برای شما از آن

بمحیی که بهتر است از او و این بحث اهل بیت است بگوید السلام علیکم و هم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است ابن بابویه در مثل الاخبار
از حضرت باقر روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه خود در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام
بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از آنحضرت نیز روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد
بلکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر آیه که چون شخصی داخل خانه خود
شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و در بعضی از نسخ چنین است که بعضی گفته
اند اگر کسی را نه بیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و در روایت دیگر است که با او نباشد و در خانه نباشد معتبر از حضرت امیر روایت
کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم اگر در آن اهل نباشد بگوید السلام
علینا من ربنا و هرگاه مرد مؤمن تو بگوید جزاک الله بالسلام بگوید آمنک بالسلام و ذلک دار المقام و از حضرت رسول منقول است
که هرگاه احدی از امت من ملاقات کند سلام بر او تا عمر تو از ثواب آن زیاد شود و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار
شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و در آیه سیم اظهر و چنین هست و مؤید
و ابادیت معتبره و تکلف در آنست که بنا بر این مقدر نیست که مراد از ایشان باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بلکه بگوید
سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز
باشد و دیگری بر او سلام کند واجبست بر او که لفظ کند به سلام و خلاف است در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند
مطلقا باطل است و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل نشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر
گفته اند و در بحار ذکر کرده ام حکم بطلان مشکلست و احوط اعاده است اگرچه جواب نگوید مطلقا و ظاهر اخوند این که در رد سلام معتبر است
آنست که تعجیل کند بحیثی که اگر از آن زیاده سلام نگوید پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلمه واقع شود تمام کردن آن کلمه با کلام منافات ندارد
و در چهارم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی را بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد و جایز
نیست جواب بغیر علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بمراعات الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط
است و اگر بجای علیکم علیک بگوید محصول رد نزد است و اگر سلام کند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست
مگر آنکه در جواب قصد دعا بکند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب با او واجبست یا
مستحب خلافست و وجوب خالی از قوتی نیست و تقدیر وجوب یا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اجماعا صحیح دلالت میکند
بر آنکه جواب بمثل اولی است هرچند معارض ندارد و قول به تخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر بعبارت دیگر بغیر سلام در غیر حال
صلوة بگویند مانند شب بخیر است و صباح الخیر و انعم صباحا و امثال آنها خلافست که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست
که جواب بگوید با ابدال با عبارت نیکوتر با سلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده
جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگرچه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارت
عبارتی که بمشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم نمیشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا با لحن بگوید مثل سامانیک و سلام
نعلیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست و از جواب گفتن و محقق گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد
و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه گفته اگر سلام گوید بنماز سلام علیکم بگوید رد کند مثل آن را و نگوید و علیک
السلام از برای آنکه عکس مراد است و حضرت صادق در جواب کسی که پرسید از حکمی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم
میگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت رسول سلام کرد در نماز و حضرت چیزی جواب فرمود پس علامه گفته است که اگر سلام
کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیتی مرسوم است جایز است بدان لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیتی نیز جایز است در جواب
او دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف در واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکال است
و جواز در بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام عجمی بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط
آنست که اگر چنین بلیه گرفتار گردد اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور
آنست که جواب دادن باید بلند بگوید که او بشنوند و در نماز واجب نیست و ظاهر آنست که غیر نماز باید که او بشنوانند یا اشاره کند که او
بفهمد که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید علیه الرحمه

ذکر و گفته است نیز که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و عامه در تذکره گفته است که اگر مقام خوف باشد و تقیه
کند در کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب در او داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد مقدم اگر دیگری
جواب سلام بگوید و او مخفی باشد آیا جایز است که او هم جواب بگوید یا سنت یا واجب نیست بعضی گفته اند جایز نیست مگر بقصد
چنانکه گذشت و درست آنست که ترک اولی باشد و سخن مؤلف در این مسئله بسطی دارد بیشتر برای آنکه در اکثر اوقات او محتاج باحکام این مسائل
و اکثر علما تعرض آن نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل مذهب بوده باشد اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور
شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض دادن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که
مطلق هبه مقتضی عوض است و بر اول مثل از عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و قول بعید و نادر است
و تفصیلش آنست که کسی که چیزی ببخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد
عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اجنبی فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کند پس اگر بعین عوض کرده کند میشود پس اگر
قبول کند هبه لازم شده است و واهب قبول کرده هبه لازم میشود و فسخ نمیتوان کرد و بعد لازم است که قبول کند عوض را بخلاف
آنست و اظهر آنست که لازم نیست و نمی تواند قبول نکند و فسخ کند هر چند منهب عوض را داده باشد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین نکرده
باشند اگر برضای یکدیگر مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که بر سبیل لازم باشد مثل آنچه بخشیده است و اگر
اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و اما قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد با قیمت آن در وقت دادن عوض خلاصه است و اجنبی
که مرتهب واجب است و ای بشرط با جزاست در آن و در رد عین و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است
و نجس بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و این حرام است جنب و حایض لمس کتابت قرآن و اکثر مس اسماء خدا و ائمه
بنحو لم دانسته اند و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها و حرام است داخل شدن آنها در مسجد الحرام و مسجد
رسول مطلقا و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و مکروه آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه
و تیمم نشوند و مس کتابت قرآن برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون
جبر و خیانت زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر حد شرعی جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کردن غلام
و کنیز کمتر از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان بیست تازیانه است یا شش تازیانه و در روایت
دیگر تادیب اطفال بسه تازیانه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بدون حد یعنی آنکه موجب حد آن
صادر شده باشد نیست مر او را کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی آنست که این را واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است
که حرام غلام خود را تادیب میتواند کرد تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه دادن
دخول خانه و از جمله محرمات صید هم است که در حال محرم هر دو حرام است و صید بحر مطلقا بر محرم حرام است و هر چیزی حرام است خواه بالاصاله
جنس جنس شده باشد و هر چیزی که حرام میدانی داخل کرده باشند حرام است فریاد زدن مملوکان و زدن ظلم کردن بر ایشان با قدرت واجب است
و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز نیست خوب دروغ نقل کردن و گوش دادن بر سخن چینی کردن و بعضی
بنا گشتن نشستن و در بعضی از کتابها وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد که شراب باشد تا سر نشود در آنجا بنشیند
و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابوالصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع قول قبیحه و لغو و فحش و مشاهده منکرات
او برای غیر انکار و منع کسی که مستحق مذمت باشد و برعکس خواه بنظم و خواه بنثر و عمل الات لهو و الات قمار و ساختن بت و جنیبا و شراب
حرام و الات اطعمه و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نکاح داشتن درندگان و سایر حیوانات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن
حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن اطفال بوجهی که در شرع وارد نشده است و تعزیر کردن از انتفاعاتی که شایع
از اطعمه مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و بصلاح زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن
معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان کاوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن
ظالمان و مقابلان بر باطل و بغیر حق خواه بگفتار یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و قبیحها که قبح ذاتی
اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب گوید و نقص آنها کند و سعی کردن در چیزی از تباهی مقابله و تقبیه و خاطر بودن در تجاسر طوک
و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بآن نداشته باشد و یاد دادن و یاد گرفتن اهل سحر و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن

از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شده بتحت آن و تزویج عیال آن و مزد یاد دادن و یاد گرفتن و حفظ کردن آن و جا کردن آن و یاری کردن آن بقول
یا بفعل یا برای عوض گرفتن از آن هر حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن با آنها
و یاری کردن احکام و تعلیم قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن ایشان و نماز کردن با ایشان
اجرت بر اینها هم حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن بر اینها حرام است
و حرام است لواطه بهر آن و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در لحاف و وطی جمیع بهائم و ظلت بهائم منی کردن بدست و حرام است زنا
و مقدمات آن از دیدن و دست بر گرفتن و بوسیدن ایشان و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حائض و نفساء تا پاک
شوند و وطی مستحاضه تا خود را بشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء آن
بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرم تا او محل شود و روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد و تا پاک حرام است و همچنین زنی
که حیض گفته باشد و او زن کنیز پاک باشد و بعد از آن محرمات است روضه و مصاهره و از ذکر کرده است بعضی از مکروهات و چون اکثر را سابق
و این ذکر کرده بودیم ایراد نمودیم و آنچه در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او و یاران او بر آن
عمل بقول او غالبا با حیطه اقرب است کلام او را در این مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات از آن نمودیم قلیلی است از کثیر و جمله نیست از بسیار
کبیر و تکالیف حق تعالی در هر باب و هر حال بسیار است و استقصا آنها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا در صلوة با انکار استقطا انکار هر واجب
فرار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و ترتیب بسه هزار مسئله ارمند و بات و احکام
صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و اگر موجب ترک آن واجب
و هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کنند یا بعنوان وجوب بعمل آورند بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد و همچنین
هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال با اینها یا انکار آنها حرام است و همچنین تکالیفی که از اموال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه
شود در معاشرت با اهل خانه تکالیفی بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن و پدر و مادر و حفظ و مراقبت کردن و با ایشان
بلند حرف نزدن و اف بر روی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند یا بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و فرزندان از نفقه و
کسوه دادن و مزد با ایشان رسانیدن بیت و باعث عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و مزد دادن بر نیل و اجبات و ترک
محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام و منافع و مصالح و سایر امور متعلقه با ایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و کسوه دادن و
خدمات شاقه نفرمودن و با یکی خلق ایشان ساختن و بیت ادب با ایشان رسانیدن و نزد ایشان موافقت نمودن در هر چهار شب یک شب
و هر چهار ماه یک بار جماع کردن و سایر حقوقی که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در نفقه و سایر امور نمودن
و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه با ایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق
سایر خدمه و سایر زنان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند نمک و خاکستر و آب و نمک
و امثال اینها از ضروریات ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت ضرورت با ایشان دادن اگر اینها داخل ماعون است و حق تعالی
میفرماید وای از برای نمازگزارانی که از نماز خود غافلند اما کردن عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق
منقولست که ماعون فرضی است که میدهی و معروف و نیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است زکوة
راوی گفت ما همسایه داریم که هرگاه عاریه میدهیم با ایشان متاعی را میشکنند و فاسد میکنند آن را آیا بر ما باکی هست که ندهیم با ایشان
حضرت فرمود هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق حیوانات است که در خانه نگاه میدارند واجب است که آب و علف
بدهند و یاری از آنها نشان باز نکنند و بیت نزنند و در آتش داغ شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که او را حبس کرد
تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب است بعضی اکتفا میکردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت
دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه در مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است
از حقوق مردم و صاحبان و اقربا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و کینه و عداوت
مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن با آنها
و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و هجو و جدال و دروغ و دشنام و کفتار و کفار و دل تنگ شدن و سفاهت و بی خردی کردن
و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و بی خلق کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر

علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و عادت به مرتکب محارم شدن و امثال اینها که مرتکب آن طایفه بدان
وعده عذاب وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب الله و بغض الله و غضب کردن از برای خدا و سد ابنه نکردن در دین خدا و امر
کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان را
نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن خود را و بهلکه نیفتادن تا خون نریزد و در کشتن تقیه نمی باشد
و در بدن تعصب کور کردن امثال اینها اگر داند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود خلاف است و گواهی ناحق از برای
تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر دو اگر ممکن باشد
باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد موسی باشد و ظالمی خواهد بعنف بگیرد او سوگند یاد کند که مال نزد من نیست و قصد کند که مالی که
بنو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین بعضی حضرت
رسول و ائمه جایز است و از بعضی اخبار ظاهر میشود که مباح شده و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند و ناسزا
گفتن با ایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه مادر و یک دعا کردند و میان آنکه تقیه بکند و ناسزا بگوید چنانکه عمار کرد و استغفار بماید
که حق تعالی گرفتار بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در شاهیدن شراب و سایر مسکرات نمی باشد
و در مسح بر روی موزه و ترک تمتع نمی باشد و مشهور جواز است در همه و اخبار بسیار است در آن باب که اگر و امر خبر باشد در حرام اکثر
علما تجویز کرده اند و اخبار بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغی که در آن مصلحت عظیمی
باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی آیند و او را باز میدارند میگوید بگویید در
خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در اخبار بسیار و خاصه وارد
شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ مخفی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد
و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و هر یک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود
بکند و وفا نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است راستی که متضمن افساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده
مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه
بعد از آن گفته انشاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام در شرح اصول کافی و در بحار آورده ام
و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مادام که از صوفیه و بیزاری از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی
نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار می هست
در کفار و کردار و خانه و خانه و در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و مالیات و کافر و مسلمان و صالح
و ظالم و فاسق و همچنین نیست که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر است در نماز و روزه و حج و زکوة و محرمات منحصر در زنا و لواطه و شراب است و امثال
اینها پس زانی میباید همیشه منتظر و گمان باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و نداند که موافق رضای جناب
اقدس الهی است یا نه و اگر بغفلت از او خطایی صادر شود متوجه ندامت و تلافی آن شود و انابه و توبه استغفار بکند و این بلا شعبه
از تکالیف الهی تو که اشاره ببعضی از آنها شد در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه
داخل تکالیف الهی اند یا حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بآن نحو که هست باید بدانند
بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیر میفرماید که کسی که بخواهد بازار مسلمانان متوجه تجارت شود باید بداند که تاجر تاجر است فقیه
در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شرا انواع دارند بعضی حلال اند بعضی حرام بعضی مکروه و بعضی مباح
است و احکام بسیار متعلق هر یک از آنها هست کسی که حلال را اختیار کند حرام و حرام را اختیار کند حلال داند معاقب است و اگر محرمات را اختیار کند
و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول بحق من است و همچنین در ایمان و اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و غصب
و امثال اینها در هر حال حرام و احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بمرد و چند
زن است و اسلام الهی متعلق است بآنها و مخالفت اینها در زنا و مقدمات آن می افتد و ایضا احکام مماليك و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام بسیار
دیگر و حرام و حلال خوردن و آشامیدن که اینها در هر حال مکرر میشود و احکام مواریث که اموال میت بدست ورثه در میان ورثه قسمت
کرده است واجب است عمل بآن احکام کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده و بدعت در دین خدا کرده است

چنانکه عمر از روی ضلالت و عناد حق مولی و نصیب و سایر بدع و آثار را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام و صنایع و سبق و شاه
و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف شد پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خدا و تکالیف
است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله اصلا نمیتوان کرد و فرض در این مقام اشاره و تنبیه بود بر بعضی از آنها تا باید اینها طالبان حق که
اطاعت خدا شان نیست و راه بندگی خدا خطر است و سلوک سبیل ایمان دشوار است و بغیر استعانت بجناب قدس الهی میسر نمیشود و بسوی
ادنی بتوبه و انابه محتاجست و معرب باعمال ناقصه خود بنا بگذارند حق تعالی ایشان را هدایت فرماید تا که متقی و پرهیزکار شوند هرگاه حال این منافقان
ایشان را عارض گردید منکر و خبردار میکردند پس ایشان بنا میکردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا که وارد شده است که باید همه را بجا بیاورند
نمایند و همه را در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بجد و تعزیرات تادیب کنند و بعد از عجب ایشان اگر این احکام متعلق است
بما و اوصیا چنانکه ما نظایر احکام دین مبین و نایبان امر اند و بر همه خلق اطاعت ایشان در اجرای احکام الهی و مراجعه بسوی ایشان و قبول
حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم
حق تعالی را رد کرده است و در مرتبه شرک بخدا است مقصد دوم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و کیفیت
قبول توبه و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب
توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست که از گناهی که مکرر شده باشد یا اگر دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفر است
آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است لما اسلفنا که ادمی همیشه از
گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و تفکر کند در احوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و مزاحمی از سایر مخلوقات تضرع و استغاثه و انابه
میفرمودند تا توبه ایشان قبول میشده است و ایضا از گناه به محض عقوبت آخرت نیست بلکه گناه دل را سیاه میکند و از صاحب قرب الهی دور
میگردانند و از استغراق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و سلب توفیق طاعات از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر گناه میگردد
و ایضا اصرار بر گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای بی توبه گردد چنانکه حق تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شما است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق فرموده که بترسید از گناهای که صغیر
می شمارید بدرستیکه آنها امر بزرگ میشود در رسیدن که آنها کدام است فرمود آنست که ادمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه
نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مثل گناه بدرستیکه کسیکه مرتکب گناهی میگردد پوشیده
در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میگرداند که حق تعالی در آن قرار نگیرد و روی دل او را فقیر گردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا و منقول
که هیچ دلی نمی جهد و پاک نمیشود مگر بسبب گناهی که ادمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر
است و ایضا فرموده که گناهی در آن روی محروم میکند و فرموده که ادمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد و فرموده که هیچ تعلق
خدا بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر منقولست که هر بنده مؤمن که در دل او نقطه سفیدی و نوری
از ایمان هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود تا آنکه تمام سفیدی را میگیرد و از آن پیوسته
باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی برنمیگردد و ایضا خلاف است در آنکه گناهی را از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب
است یا نه خواجه نصیر و علامه قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که ندامت بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل نظر است
زیرا که ایمان واجبات و لازم است که بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه با یکدیگر ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم
نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد که معفو است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و ترک
ندامت نیز دور نیست که از این باب باشد زیرا که غالبا آن یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر این که عقابی بر آن مرتب شود بیک جزو
جزو توبه عفو امید بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب در اصل معصیت میکند شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل
باشند و بعضی خلاف است میان متکلمین که آیا توبه بعضی صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه میباید از همه گناهان توبه
کند و توبه از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر و بعضی از علما اختیار قول اول کرده اند و توبه بعضی را صحیح میدانند و خواهند
و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود باز در دوزخ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد
و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یک سال گناهی را نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرط است که
در توبه عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلاف است که آیا توبه از معاصی بجمل صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه

کند اولی آنست که عمل کاتبست خصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشته باشد مطلب سیم در معنی توبه است و شرایط آن صحت کنند
اند توبه از پشیمانی از گناهانست از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست چنانکه بکند و اگر شرط کرده اند عزم بر ترک
آن خطا اینست که هرگز بر نکبت آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندانست و پشیمانی واجبست و همه در احادیث بسیار وارد شده است که
کافیست عزم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر بسه چیز اول دانستن ضرر گناهان دوم آنکه
جانبه میان بنده و محبوب باو سیم آنکه نفرتهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را دانست و یقین بدانست
او را عارض میگردد که مشام میگردد از آنکه محبوب او از او فوت شده است از گریه گناهان و این تألم و تاسف و ندامت و پشیمانی میگوید
و از این حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را اول متعلقست بحال گذشته میکند گناهی را که مرتکب شده بود دوم متعلقست بحال
که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند سیم تعلق دارد بحال آینده که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عبادات را اگر از او فوت شده است
و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت ضرر گناهانست و پشیمانی از آن و قصد کردن امور بر ترتیب حاصل میشوند و گاه
هست بر مجموع آنها اسم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه بنزد عبادات است شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات
اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاص از جهنم را منافی اخلاص میدانند
و در این جا نیز گفته اند که اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی
که معنی نیت را نفهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نیست یا اگر خلوص اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نسبت بعامه
خلوص نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاقست و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که شراب
از برای عزت خدا ترک کند خدا از شراب سر بهر بهشت بکام او برساند و ممکن است که این تفصیل باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب
توبه حقیقی باشد مطلب چهارم بیان انواع گناهانی است که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستحق
امر دیگر نباشد اگر اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم کند که بعد عود
بآن نکند و اگر مستحق امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بآن بکند و بسا باشد که مخیر
باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان اکتفای بتوبه از آن گناه و حقوق غیر مالیه خدا یا عدلست مخیر است میان آنکه اقرار بآن
گناه بکند تا امام ع یا نایب او که عدل خدا را اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن بکند پس اگر در حکم شرع ثابت نشود حدی
بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و اما با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست و ظاهر
احادیث آنست که حد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن کریم تر است که سزا دهد او را و عقاب کند چنانکه بسند حسن
منقولست از حلبی که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند یا در آخرت مفاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریم
تر است از این و از حضرت باقر ع منقولست که گناه سه قسمست اول گناهی که امر بنده است دوم گناهی که امر بنده بنست سیم گناهی که امر
از برای صاحبش باشد و حقوق باو دارد گناه امر بنده گناه بنده است که خدا او را در دنیا بر گناهش عذاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم
تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که امر بنده نمیشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که
ظلم ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود میترسد و امید
بروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم و امید آمرزش دارد کار مؤلف گوید که با خوف باعتبار احتمال
احلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا عز جل باشد مثل قضای نماز یا روزه که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نماز
که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافی است اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر
صاحب حق بمیرد و وثیقه او در ذمه او بماند پس اگر آن شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند صاحب
حق یا بوارث او یا وارث او بری الذمه میشود و اگر آن مال را از آنکه ندهد و بر ذمه او بماند تا روز قیامت خلاص نیست که در قیامت طلب
کنند تا او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق ع در این باب وارد شده است و بعضی
گفته اند آخر وارثهای طلب آن خواهد کرد اگرچه با امام ع منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود اگر او یا وارث او را بیابد یا
عازم باشد و هرگاه صاحب حق یا وارث او را نیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش را بیابد و بتصدق راضی نباشد
باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر اکراه کرده باشد باید از او عفو بکند و او از آن اعتقاد باطل کرده اند اگر نه باید بر آن کرده باشد

بعضی از روایات وارد شده است که تا هفت بار اگر ببدعت و کراهت شده اند هر بار که باز توبه او مقبول نیست و اکثر علما بر توبه کامل
کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید پدر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی
مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی را بریده باشد فرزند او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین
قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین بکند
که حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف نیست که او را اعلام باید کرد بآنکه بعضی گفته اند غیبت از شخصی ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط
کند و خواجه نصیر و علامه و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث بجا ندادن دیت اوست و موجب عداوت و کینه او میشود
اگر مجهول ابرا ذمه از او نتواند طلبید نطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله باو وجه کسی آن را بجز حق الناس و زنا هست این حکم دارد
و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که از رسول پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود
که استغفار کن برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است
که واجب است عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است
باید عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم را باو رسانیده است باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا
که الم باو نرسانیده است و در کفاره دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن نکند و در مصباح الشریعه
از حضرت صادق روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است
طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین گفته است که در کفاره غیبت دو قسم است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار
کنی از برای او و دیگری آنکه از هر که زنی کسی مظلمه بود باشد در عوض او و باید که از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روز قیامت باید که دینار و درهم نباشد
و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و رجوع بمنابع و حدیث است که
استغفار را حمل کنیم بر آنکه نرسیده است یا آنکه دستش باو نرسد که از او حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دستش
باو رسد و بدانکه خلافی نیست در آنکه اتیان باین امور شرط است در تحقق توبه یا توبه محض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه توبه متحقق میشود
و اما واجبات دیگر نه شهور و بیشتر علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه
در آن بعضی از اخبار استفاده میشود که شرط باشند و این احوط است مطلب پنجم در بیان وقت توبه است خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است
و تاخیر آن اثم میکرد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه در سموم باید مداوا کنند پیش از آنکه او را هلاک کند همچنین واجب است
بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر فوق بر گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر
توبه دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه میرسد در قدر بیک ساعت اگر بشصت دفعه برسد بیش
قسمت کنیم آنقدر حج میشود که محاسبان از حساب آن عاجز میشوند و چون در کنه قهر نیز تو بر میتوان کرد اگر بر تابنده و تالنده
و تابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب او را نمیتوان کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر آنها قسمت کنیم چه جای آنکه گناهان غیر
متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بندگان را نیز احصا نمیتوان
کرد و بعضی گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر می اندازد و او مرتکب است مبادرت دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم
بماند مشکلست که از دیگری سالم گردد اول آنکه اجل کوبنده او را بگیرد و وقت تدارک بکند و دیگر آنکه توبه مسدود گردد و برسد وقت آنکه حق
تعالی فرموده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شوند میان ایشان و میان آنچه میخواستند و طلب مهلت بکردند و یک ساعت
که باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا
چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین این گفته اند که مختصر در هنگامی که مرده از پیش دیده او برداشته شود میگوید ای ملک الموت تاخیر
کن مرا یکروز تا صدقه دهم و بنده کار نیکو بخواهم و توبه کنم و نوشته عمل صالحی مردم ملک موت گوید دنیای عمر تو تمام شده است و دیگر
گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتها باین تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند و عزیزه در گلوی او بند شود و جز حسرت و
و ناامیدی نبوشد و ضایع گردد عمر خود و بسا باشد که در این احوال و اضطراب احوال شیطان ایمانش را بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک
دویم آنکه ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند بنکتهای
او بهم میرسد همچنانکه از نفس او می برکی در آن بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه غبار نفس را بر آینه

به مثابه جوک میکردند چون مدتی بر این حالت بماند و آن را عادت داشتند رجوع میفرمودند و او را قساوت میکرد که دیگر قابل حالت نیست هم چنین
دل او چون از گناه بسیار زنگ بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق
تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود نیز گویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شده تا آنکه
بحدی میرسد که اولا تذکر و نصیحت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمان را زایل میگردد بدانکه اخر وقت قبول توبه
وقتی است که عزرائیل بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو نمایند یا رسول
خدا و ائمه را که وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت جای امید است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی
فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که
بمیرند حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم از عذاب از برای ایشان عذابی دردناک و از حضرت صادق ع منقول است که مراد بحضور موت اینست
که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلو بش برسد و غرغره
در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان اینست که امر کرده است فرشتگان را که
کرا بنده کند در نزع روح بانگشت پا و بند روح و تا بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلقوم برسد تا آنکه در این مهلت و مدت
تواند روی دل را بسوی خداوند خود بکرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه الجی بقبول نباشد
و از ترس حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده
متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه دارد و قصد بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرد و بعد
از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر زنا عود نکند اگر قدرت بر زنا بهم رسانند آیا توبه او مقبول است یا نه
اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجه نیست و هم چنین اگر مرض مخوف بهم رسانند که غالب موت بهم
رسانند خالی است از قبول توبه و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی از آیات کریمه و احادیث معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب
توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست
مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل جبرئیل فرمود که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیش از معصیت میکردی
و بودی از افساد کنندگان در زمین فرموده است که چرا نبوده اند از اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر
قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب زایل ساختیم از ایشان عذاب خواری را در زندگانی دنیا و برخوردار نمودیم ایشان را
تا اجل مقدر ایشان و از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا ع پرسیدند که چه علت خدا غرق کرد فرعون را در حال آنکه
ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب
مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا
به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا تنها و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک
میگردیم پس نبود آنکه نفع بخشد ایشان را ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار
تو نفع نمیدهد نفس را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم چنین غرق فرعون
او را در یافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری فائده ندارد و پیشتر که فائده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی
و افساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که البته
در زمین اماکنی و جمعی از خدائی باشد که حلال و حرام خدا را بدانند و مردم را بسوی خدا بخوانند و منقطع نمیگردد حجت از زمین مگر چهل روز
پیش از روز قیامت که چون از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میگردد و نفع نمیبخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد
و آن کروه بدترین خلق خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد در نزد رسول
خدا ص و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میگردد حضرت فرمود که توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع
کند آفتاب از طرف مغرب طلوع کند ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب آن آنست که دانستی که گناه کردی و پشیمان گردیدی و عزم کنی
که دیگر فعل در آیندهٔ و بالا برود تا بحدی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در
حضور حضرت امیر گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو بنشیند بدانکه استغفار چیست استغفار درجه علیین است

وان اسمیست که بر پیش معنی واضح میشود اصل پیشمان از گذشته است دویم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین
حق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
جبران آن را کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشت که در بدن تو بحرام رشد یافته است تا بگدازی حزن و اندوه تا پوست تو با استخوانهای تو بچسبد
و گوشت نو در میان روید ششم آنکه بچشانی بتن خود الم طاعت را آنقدر که با او چشانیدی حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی
استغفر الله و از حضرت صادق ع منقولست که کسیکه مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال خدا قبول میکند توبه او را
پس فرمود بدرستی که بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که بدرستی هفته بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که بدرستی بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت
بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر تنزیه کرده اند و استدلال کرده اند بآنکه تنزیه پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این
اشارتست باختلاف مراتب توبه بآنکه توبه کامل آنست که تا یک سال پیش از مرگ توبه کند و قدر توانائی را و اصلاح احوال خود را در یک
سال بکند و اگر این میسر نشود بیک ماه و همچنین تا آنکه در اخر قال مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت
شده است که توبه بر سه قسمست که خدا برای بندگان مقرر فرموده است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مراد عنایت بالغی است و ناچار است بنده را
از مداومت بتوبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از رتبه قرب و وصال و توبه
اصفیا و مقربان بعلی و صبا از نقص کشیدن بغیر از خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان و امر نهی و عملیست مداومت توبه
ایشان و منتهای امر آن و شرحش بطول میانجامد اما توبه عوام آنست که نامه خود را باب حسرت بنویسد و بوسیله معرفت بجنایت خود باشد و ندامت
بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود بخایف باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته متاسف
و گریان باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و امتناع کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و بر
نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را خوار و زبون کند در قبال آن عبادت و آنچه از عبادات از او فوت شده است
قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و بر مصائب دنیا بر دنیا اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها را بی روزه نباشد و
پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا کار بخیر بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر جاده حق بدارد و در شدت و رخا و ثابت بماند و محققان و بزرگان
تا آنکه اندیشه توابین نیفتند بر آنکه توبه موجب تبدیل شدن از لوث گناهانست و موجب یاری و ثواب اعمال او و رفعت درجات او نزد خدا میشود
که خدا میداند اظهار اگر راست گفتند و میداند دروغ گویان را و از حضرت رسول ص منقولست که توبه کند هر گاه امر توبه بر او ظاهر نگردد او
تائب نیست تا بیک حضرت ارادت کند و نماز قضا بکند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوات باز دارد و گریه خود
بار بار کرده بر بستر روزه و نماز خود را زنده کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم
کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگداز شود بهشت و دلش نرم گردد از ترس مرگ و پوستش خشک شود بفکر اجل
اهتمام توبه و حضرت رسول ص پرسید که مبادا بندگی تائب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب
نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد کند تائب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و
مجلس خود را و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و دل خود را نگشاید و کف را فراخ نگرداند و از روهای خود را کوتاه
نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را تا آخر نفرستد تائب نیست هر گاه این خصلتها
مستقیم باشد او توبه کار است و توبه او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای کسانی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه
نصوح و از حضرت صادق ع منقولست که توبه نصوح آنست که باطن او مثل ظاهر او باشد و بهتر در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست
که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود میکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که او را فتنها عارض شود
و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که گناهان مؤمن هر گاه توبه کرد آمرزیده میشود پس بعد از
توبه گناه از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و باز توبه کرد چون است فرمود
که گمان داری که مؤمن پشیمان شود بر گناهان خود و استغفار کند از گناهان و توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند راوی گفت اگر هر گاه گناه کند و توبه
کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عود میکند بآمرزش خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه

وعفو میکند او نیست از آن که فرماید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحب آن نصیحت کند و نگاه
کند خود را که بیان گناه و بعضی گفته اند توبه اینست که دیگران را نصیحت کند که مثل او با عمل او نکند و بعضی گفته اند
گفته اند توبه اینست که در پیش خواهش شهوات دل را پاک گرداند و ظلمت گناهان را که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات روشن
زیرا که از گناه نه محض استغفار عقاب است که بیشتر بر طرف شود بلکه دل را می سیاه میکند و میکرداند و روح این کمر را مکدر میسازد و ملائکه رحمت را
از این کس تیره میماند و او را از رحمات خاصه بسیار محروم میکرداند که دزدی بخانه دزد آید و متاعها را بر باد غارت برد و صاحب خانه
معمور داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مزاحم باشد که دزد خانه آبادان مشغول خرابی باشد هر چند آن دزد با آن دشمن
با آن دشمن را از خانه بدر کند بجلب آبادانی بدینی بنا مدخلها و تمامی اصلاح و تعمیر سرا بدر بنا بدو خرابیها را باصلاح بنا و زر و سیم
دزدیده را عوض نگیرد و هم چنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند شیطان دست بتاراج خواهش گناهان در گاه ساختها
در سرای دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را بربایند و بیوسته در خرابی کوشند صاحب خانه چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و اثاث شکسته و جاهای مزین بدود و دمها تیره گردیده بحق
انکه نادم و پشیمان گردد و به پیرایه و شمشیر و ناله استغفار و استغاثه بدان غفار در غارت کرده را از خانه بیرون کند و آن دزد بیرون خانه
در کمین بنشیند و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید که مدتها و مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و صاحب خانه در بنا
اعمال صالحه را عوض بگیرد و تا بر کیفیت معاصی از دزد و بتوار دل را زاله کند و دخل شیطان را از خزانه ایمان سد کند و گرداند تا وقت شاید بنا
اولی تواند بر گردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن با حوال انبیا و مرسلین که بیشتر ایشان بعد از برای ارتکاب مکروهی از اولی چه
نداد گناه کرده اند حضرت ادم سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید تا توبه اش مقبول شد حضرت
داود هم این قدر گریست که گیاه از آب دیده اش میروید و آن را میکشید که آن گیاه مبشر توبه کامل اینست و در این مقام سخن بسیار است
و این رساله جای سخن آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب
بتوبه و خلافی نیست در آنکه اما عقاب خدا واجبست حق آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضل است که حق تعالی
بکرم خود کرده است و حق است که نسبت بهر عباد با نسبت باین است کرده است و اطلاق مقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود
بفرماید معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند
و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده است جزم باحد طرفین نکرده است و حق اینست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خدا
بر این است که بر محض فضل است و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزد و وزر سابقه نه چنین بود چنانکه در تعجیل عذاب چند هزار کسی از بنی
اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عصوی را که بان گناه کرده اند مبتلا نشد توبه ایشان مقبول نشد و در صحیفه
کامله حضرت سید الساجدین هم میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشناختیم آن را مگر از فضل او و اگر نشناختیم از فضلها
او مگر این توبه را هر آینه نعمت او بر ما بنحو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود است
و طریق خدا در توبه از برای کسانی که پیش از ما بودند و باز در دعای مکارم فرموده است الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهای من و اندک نظر از حالم
کنم که صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای تو تا فقرات شکم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا مغز
من بریزد و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آلودگی کار خود و تو را یاد کنم در خلال این احوال تا دنیا مانده شود و بر زبان
بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم با این اعمال بطول گناهان خود را اگر خواهی امر زیادی مرا در وقتی که مستوجب مغفرت
تو شوم و عفو خواهی کرد از من در زمانی که مستحق عفو تو کردم پس این هر کس واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد
بر سبیل وجوب زیرا که خواهی من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم بود و از مضامین دعای عهد و اخبار بسیار است هشتم در بیان آنکه
حق تعالی را مؤاخذه نمیفرماید و وعده عفو از آنها فرموده و آن چند چیز است اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیار بر آن نباشد زیرا که
کلینی از محمد بن عمران روایت کرده است که آنحضرت صادق هم پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود گناهی که در آن نیست چیزی
شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جبرئیل بر ذراح بآنحضرت عرض کرد که در دل من امری عظیم افتاده حضرت فرمود که
لا اله الا الله جبرئیل گفت هر وقت چنین امری بخاطر من خطور کرد و لا اله الا الله گفتم مرتفع شد و ایضا بسند معتبر از عمران روایت کرده است که
از امام محمد باقر هم که مردی بمدینه رسول خدا هم و گفت یا رسول الله منافق شدم حضرت فرمود که بلا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی

بنزد من نمی‌آمدی که اعلام کنی که گمان کنم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو پس بیاد است که کی را خلق کرده است گفت خدا پس تو گفته
است که کی خدا را خلق کرده است مرد گفت آری بحق خدا و اند که تو را بحق او فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمده از اهل
و کتاب شما غالب حسنه از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر که را این حالت رو دهد خدا را بسیار یاد کند و بسیار
حسن کالصحیح از محمد بن عیسی از حضرت صادق همین حدیث را روایت کرده است و در آخر حضرت رسول صلعم فرمود که این را از خلق پنهان دار و اظهار مکن
از علی بن مهزیار روایت کرده است که مخصوص بجناب حضرت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد از چیزی که در خاطر او خطور می‌کند حضرت در جواب نوشتند
که گروهی شکایت کرده‌اند بسوی رسول خدا از همین چیز که در خاطر ایشان می‌گذرد که اگر یکی از ایشان را بخواهی بریان کند دوست‌تر
باشد که صحبت کند بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن کند حضرت فرمود که آیا این را در نفس خود یافته‌اید گفتند بلی فرمود بحق خدا و اند که جان من در قبضه
قدرت اوست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله
ایمان او و به خدا و رسول او و ما نفی از ما قوت و طاعات نیست مگر بخدا مؤلف گوید بدانکه این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته
اند اول آنست که بسند معتبر از حضرت صادق هم روایت کرده است که مرد آنست که این خوف که خطوری که چنین امری بخاطر تو خطور کرده است
دوست‌تر می‌دارد که هلاک شده باشی از محض ایمان است اگر مؤمن نبودی بر او منکر نمی‌آمد خطور این در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمان است
که این احتمالات باطله را در خاطر می‌گذرانند که بدلیل و برهان باطل می‌کنند و مذهب حق صاحب یقین شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت
که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را باین وساوس اذیت برساند پس سبب این حالت محض ایمان است و معنی اول که از امام منقول است
بهترین وجوه است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته‌اند وجه اول آنکه مبادا امر او را در این حالت در یابد پس زبان او بتوحید
جاری شود ثانی آنکه باین کلمه طیبه از دنیا برود و گردد سیم آنکه نفی می‌کند آنچه را که در خاطر او گذشته است از آنکه اله را اله دیگر باشد و تصریح می‌کند
بآنکه الهی جز او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را می‌راند و دفع وسوسه از او می‌کند و باین جهت باین کلمه تلقین می‌کنند
محتضر را چهارم آنکه اقرار آن می‌کند که سلسله ممکنات بلا منتهی نمی‌گردد و از موجودی نباشد پنجم آنکه کسی که مصنف بجمیع صفات کمال
باشد متصف به مخلوقیت و احتیاج نمی‌تواند بود دوم معصیتی که از او سر زده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود او را عفو فرماید چنانکه کلینی
بسند کالصحیح از حضرت باقر و صادق روایت کرده است که حضرت امام فرمود که بنده گناهکار مسلط گردانیده می‌شود بر من شیطان را و او را مانند خون در
بدن من جاری می‌گرداند برای من چیزی قرار داده که از شر او بخدا پناه می‌برم حق تعالی وحی کرد بسوی من که ای محمد برای تو قرار داده‌ام این که هر که از دلایت تو صد
گناهی بکند بر او نوشته نمی‌شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته می‌شود و هر که قصد کند که حسنه بکند یک حسنه برای او نوشته می‌شود
و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته می‌شود گفتم پروردگارا زیاد کن گفت از برای تو قرار داده‌ام که هر گاه بکند و استغفار کند گناه او را
بجا آورم گفتم پروردگارا زیاد کن فرمود توبه من از برای ایشان هر که دم تا جان بگلو رسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت
صادق منقول است که چهار خصلت است که حضرت قرار نموده که کسی که در او وجود یابد مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است و آن خصلتها
اینها است کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد نیت بندگی او حسنه از برای او می‌نویسند و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او می‌نویسند
و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد و اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمی‌شود و اگر بکند هفت ساعت مهلت می‌دهند و ملکی که نویسنده حسنات و سیئات
است او است بملکی که نویسنده سیئات است و ندا می‌آید که بعجله مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که
حق تعالی میفرماید بدرستیکه حسنات ببرند سیئات را پس ملک او را باستغفار می‌کند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة
العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و گناهی نوشته نمی‌شود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و
استغفار نکند صاحب حسنات بسیار بگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد بخصوص این استغفار
باعتبار آنکه کامل افراد است مذکور شده باشد و ایضا در سند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است که از پدر بزرگوار امام موسی سؤال کرد
که دو ملک که در جانب راست و چپ من‌اند با علم بهم می‌رسانند بفعل بد یا فعل خوب که بنده از او صادر شده است حضرت فرمود که بوی کثیف
که از فعل است و بوی چیزهای خوشبو مثل یک دیگر بر کنند تا فرمود که بنده هر گاه قصد حسنه می‌کند نفس او خوشبو می‌شود و ملک
راست بملک چپ می‌گوید بایست که مرا با او کاری نیست قصد حسنه کرده پس کی از آنجا آورد زیان او فرا اوست و آب دهانش
از آن اوست پس بر او نوشته نمی‌شود و اما فی اقتصر او یخوفه بها اسبکه الله فیه فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء
و الله علی کل شیء قدیر بعضی گفته‌اند آنچه در نفسهای شما است یا پنهان کنید حساب می‌کند شما را خدا پس می‌آمرزد از برای هر که می‌خواهد

عذاب میکند هر کرا میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفت با آیه شریفه که در این مطلب سابق گذشت دارد
که دلالت میکند بر اینکه هر چه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید اگر خواهد بیامرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل
وسوسها و ارادهٔ گناهست و مکنست باین دو نحو جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مارا نمیرسد شیعه است یعنی از شیعه آنها
عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگر چه باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که عموم شامل خطورات هست که اختیار
آدمی نیست و شیخ طبرسی گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب حدیث
عیاشی نقل کرده مانند این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست فیجب ان یقال این چون منافی
بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و
و امور چند که از مامستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه اگر احتمال مؤاخذه میکند داخل بود بنده بجهت
عقل بجهت حضرت رسول صلعم که عفو کرده مانند از این امت از آنچه فراموش کنند و آنچه در خاطر ما بگذرانند پس گفته است آنچه
خاطر خطور میکند از آن و عقد قلب خود بر آن میکند یا انکه میتواند خود را از آن نگاه دارد پس آن از جمله افعال قلوب است و خدا این
امید هدایت را بر آن چنانکه بر امید هدایت بر افعال جوارح اما اجرای عزم را امید هدایت بجای فعل آن معصیت و اگر منوز ده ماه شما
عزم بر طاعت کرده نیم بر آن عزم جزای اصل طاعت را امید هدایم چنانکه در اخبار آمده که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب
نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از الطاف خدا است بر بندگان تمام مثل کلام شیخ طبرسی و آن جمله آیاتی که دلالت دارد بر
مؤاخذه بر افعال قلوب بسوء ظن است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن
چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه از آنها سؤال کرده میشوند و در فرموده است مؤاخذه میکند شما را بما کسب
نموده بر دلهای شما جاری شود و لیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است و لکن مؤاخذه میکند
شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما بر آن آیات و امثال آنها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و در فرموده است
و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی دل بدل نسبت دارد است و از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که اشاره بدل بدل
نمود و فرمود تقوی در همینجا است و حق تعالی فرموده است اگر دوست میدارند امور قبیحه فاش گردد در مؤمنان
و عبث کار نیست و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که موجب عذاب و عقاب الهی شده است از افعال قلوب است پس
چون میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و خود بسیار رجوع بآیات و اخبار کنند است و تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است
اول آنست که محض خطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم اولست که مذکور شد و خلافی نیست در آنکه بر آن عقاب
مترتب نمیشود و عمل تکلیف نیست در هم شهوت و خواهش معتبر است بدون انکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات آن نیز نسبت بتمام
اختیاری نیست مثل آنکه تخیل نماید و لوازم میکند و با اختیار خواهش در نفس او هم میرسد اما ارادهٔ آن فعل ندارد یا نظر میکند بسوی مقبولی
دیده قصد معاشقه او میشود اما ارادهٔ معصیت ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست هذا وارد شده است که نظر اول
برای تست یعنی اگر اختیار نظر ثانی بر تو است یا انکه نظر دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند بآن نظر از روی خواهش
مستحق عذاب میگردد اگر مبدء عشق اختیاری باشد نیست که معاقب باشد هر چند در لوازم اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از
حضرت صادق ع سؤال کردند از عشق فرمود که دلی چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سیم آنست که بعد
از قصد معصیت و حصول شهوت قلب باعتبار لوث از شهوات و غفلت از عقوبات و نفع عاجل در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که باید آن فعل
بعمل آید پس ارادهٔ در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف دینی مانع او از فعل نمیگردد در حصول عزم گاه هست
بعد از تردد و تفکرات بسیار میشود و بعد از عزم و جزم که بدل ارادهٔ باز ممکن است که فعل بعمل نیاید با انکه بعد از جزم پشیمان میشود یا فاعل
شود یا مانع نیز هم رسد که آن فعل را او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقاب نمیباشد و اما حکم
عقل ظاهر اجماع است که بر آن نیز عقاب نیست و بعضی گفته اند اگر با اختیار باشد معاقب نیست و اگر ارادهٔ کرده
بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عاقبت و مانع از ظاهر اجماع بسیار است که لوازم مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما بر تفصیل قایل
شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت در دنیا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای نوشته میشود و آن
حسنه عکس حسنه عزم بر معاصی است و اگر ترک فعل از برای عاقبت دیگر باشد و از ترس خدا نباشد بلکه گناه برای او نوشته میشود و بدی مشکل

حکایت اتفاق کرده اند که حضرت رسول صلعم منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا
این بنده تو میخواهد که با ما بکند حق تعالی میفرماید اگر سیئه را بعمل آورد بنویسید مثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای
من و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محشور نمیشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را
بکشد یا زنا بکند هر آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول
فرموده که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه
اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه با آن اخبار معتبر نمیکند و بر تقدیر تسلیم حدیث
اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد برای آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه و
حدیث دوم بحسب ظاهر صحیح نیست و مثال آنکه گفته است اول سخن است و ممنوع است حدیث ممکن است که مراد اراده بان افعال باشد که آن شمشیر
کشیده و دیگری را وابستادن و معاینه او بر قتل خود شدن و آنها که قابل شده اند که معاقب میشود میگویند که بعزم و سیئه معاقب میشود نه بر اصل
فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوبست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی
نیست که باطل معاقبست پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن با ایشان و امثال اینها و اکثر اینها از معصیت
بیدا نیست چه اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل اینها و این دانستن است بشریعت محمدیه صلعم
و عدم حرج در دین و ظاهر آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که
اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند
وجوه ای دیگر هم میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است اما حق تعالی بفضل خود آنرا
بخشیده است و در وعده مغفرت فرموده است چنانکه صغیره و عزم بر آن معصیت است اما حق تعالی آنرا بی امر دیگر پس آنچه خواجه نصیر در تجرید گفته است
که اراده قبیح قبیح است منافات ندارد با عفو و در کلام ابو الصلاح بن مثل این گذشت و سید مرتضی در کتاب جمل قول حق تعالی ان تجتنبوا
منکم ان تفشلوا و الله ولیهما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده اند که عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت
و عزم بر آن معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید در قواعد
گفته است ظاهر نمیکند نیت معصیت عقاب را و نه ثواب را مادام که مرتکب آن نشود و از آن جمله چیزها بیست که ثابت شده است در اخبار
که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند خلافش را و ظاهر میشود با این نیت اشکال
محل نظر است از این جهت که مصداق معصیت شده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده است و پس بر نیت معصیت بدون فعل آن
مواخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هندوی حرمت شریعت کرده است و جواب بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب
ما گفته اند که میباید که نیت شامل بر خواهش شرب مسکر و شبیه بآن فعل حرامی که مرتکب خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد
بلکه با انضمام فعل جوارح نحل آن شده باشد و چند امر دیگر است که محل نظر است اول آنکه زن با کنیز خود در خانه دیگری بیاید و گمان
کند که کنیز اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم گردد که زوجه یا امه او بوده است دوم آنکه زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حایض
است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی وارد دست دیگری ببیند و نداند که مال اوست و بخورد پس ظاهر شود که مال
او بوده چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که مال او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که محقون
الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا این جا کلام شیخ بود و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند اینرا
که نماز کند در جائی که گمان آنکه جبر است یا مغصوبست و حال آنکه بوده باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز ظاهر شود که مزروع
و مغصوبست یا مباحست و در مذکور است در آنکه نمازش باطلست یا صحیح است و اولی آنست که تردیدی نیست در آنکه نمازش باطلست بلی
صحت نماز در کسی میتواند بود که بعد از عبادت را مستلزم فساد نداند سیم در بیان سایر امور بیست که حق تعالی بر امت مواخذه نمیفرماید بسند
معتبر صحیح و معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار
و تعقل از او صادر شود مثل آنکه اراده کرده که بچه گوسفند را بخورد پس بلند از بر او بخورد و او را بکشد یا خروج کرده خطائی که مفتی که در مسئله
با حاکم شرعی در حکمی بکند و بذل جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیر نکرده باشد یا طبیب در معالجه بیماری خطائی بکند و تقصیر در آن
نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست اما مواخذه دنیوی بعضی هست در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب

کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم شود و در مال او باقی مانده است و خطائی که در هیئت الاشتباه مشهور و در طب بعضی
گفته اند مطلقا ضامن است دیت را در مال خود و بعضی گفته اند که اگر کسی که معالجه او میکند بر امر مهلکه او بکند ضامن او و ساقط نمیشود بنیم
فراموشی است یعنی مقابل عمد است هر کسی که نماز را فراموش کند و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی از سجده سهو واجب میشود
سیم اجتهاد اند و ظاهر شیخ آنست که جاهل مطلقا معذور باشد در آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد در آیات استدلال میشود
که خواه جهل بمسئله باشد یا جهل موارد حکم خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که
مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و هم چنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در این نماز که
یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در موضع خود
ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه عقاب باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهر شرع و مسلم در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این
دلالت دارد چهارم چیزی چند که طاقت آن نداشته باشد چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار
ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقتی نیست مثلا بان بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاقست و هر چند بر خدا قبیح است و محالست که از حق تعالی
واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی بیمن
حضرت رسالت از این امت برداشته است و ظاهر آنست که مراد تکالیف شاقه ایست که بر امم سابقه بود و در این امت حق تعالی آسان کرده است
و در این حدیث ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد بان خواه از خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف
هلاک باشد و آشامیدن آب بحر در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه سد گلوگیر بند شده باشد و مایع دیگر نباشد
و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنابر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا
در شراب هرگاه بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میل از مسکر بچشم کشد حق تعالی میل از آتش جهنم بچشم او کشد و در
اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی مسکر را مطلقا جایز نمیدانند
بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است خواه از قبیل خودش باشد و مضطر شود بسوی اظهار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست
خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر
شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست
که خروج بر امام کند و عادی کسیست که راه زنی کند و بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است
و عادی دزد است اگر اینها مضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسیست
که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است و اکثر گفته اند که بقدر سد رمق میخورد نه آنقدر که سیر شود
ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی که با اکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارت است از
تاثر نفس بفالها بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکردند در وقتی که مسافری میرفتند بر عبور آهو یا شکاری که از جانب راست او پیدا شود
و بفال خوب میگرفتند و اگر از جانب چپ بدم نیز بفال بد میدانند و در میان عجم نیز شایع است که اگر مسافری یا مقصدی روند و جنازه یا
کشته بر سر راه خود به بینند بفال بد میدانند و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت می باشد چند احتمال دارد اول
آنکه مراد دفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسد چون اختیاری نیست و میشود که نفس از او متاثر نشود خدا
دارای آن مواخذه نمیفرماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و امضای آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون نظر کنی
بکند و اعتنا مکن دویم آنست که مراد دفع تاثیر آن باشد از این امت بیرکت آنچه باشان رسیده است از رسول خدا صلعم و اثر از علم
اعتنای بآن و توکل بر خدا و ادعیه و ادکاری که روایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه مراد بر دفع آن منع از آن باشد و عدم
آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند و این معنی از این حدیث بسیار بعید و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلفست
و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متاثر باشد شود ممکن است تاثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد
و اعتنا ایشان آن تکدر اثر نمیکند هشتم وسوسه و تفکر در خلق است و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه چیز است
که نجات نیافته است از آن پیغمبر و هر که پیغمبر از آن است تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار منفرما باید حسد
خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق